



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿حَم (۱) تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) كِتَابُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۴) وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸) قُلْ أَنتُمْ لَكُمْ تَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱)﴾

نام قرآن قبل از نزول و بعد از آن

سوره مبارکه «فصلت» همان طوری که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد و این «حم» مانند سایر «حوامیم» است. این «حوامیم سبعة» محور اصلی آنها تبیین وحی و قرآن کریم است و آنچه از این قسمت استفاده می شود آن است که این قرآن از طرف خدایی که رحمان رحیم است نازل شده است، بعد به صورت تفصیل، آیاتش از هم جدا شد. حال این سؤال مطرح می شود، آنجا که نزد رحمان رحیم بود، قبل از اینکه نازل شود چه نامی داشت؟ در سوره

مبارکۀ «هود» مشخص کرد و فرمود که آنجا «محکم» بود و اینجا «مفصل» است، آنجا متن بود و اینجا شرح است؛

در ابتدای سوره مبارکۀ «هود» دارد: ﴿الرَّكَابُ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ﴾^۱.

مقصود از «محکم» و «مفصل» بودن قرآن

این کتاب، اوّل محکم و متنی بود، بعد تفصیل شد؛ تفصیل آن هم به این است که حکمت آن از موعظه و جدال احسن جدا شد؛ تفصیل آن به این است که قصص آن از امثال آن جدا شد، اوامر آن هم از نواهی جدا شد، تبشیر آن از انذار جدا شد، مباحث توحیدی آن از مباحث وحی و نبوت، مباحث وحی و نبوت از مسئله معاد، اینها همه از هم جدا شد؛ احکام اعتقادی، اخلاقی، فقهی و حقوقی همه جداگانه معین شد و براساس تفسیر آیات نسبت به یکدیگر، اگر یک جا متنی بیان شد در و جای دیگر شرح شد.

اذن الهی شرط تفسیر قرآن توسط پیامبر

البته قرآن به عنوان «جامع الکلم» که از «جوامع الکلم» الهی به حساب می‌آید، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم از این عطیه برخوردار شد که گفت: «أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»^۲ تفصیل قانون اساسی در همین حد است؛ منتها تفصیل فرعی را به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارجاع داد که فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۳، فرمود: تو مبین، مفسّر، شارح و تبیین‌کننده هستی؛ اما به اذن ما تبیین می‌کنی.

۱. سوره هود، آیه ۱.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۵۲۹.

۳. سوره نحل، آیه ۴۴.

قرآن کتابی نیست که شرح آن کتاب نظیر شرح متون دیگر از سنخ شرح «مزجی»، یا شرح «قال أقول» باشد؛ کتاب‌های بشری شرح آنها از این قبیل است که می‌گویند: «قال الماتن» و شارح می‌گوید: «أقول» که یا شرح «قال أقول» است یا شرح مزجی است؛ شرح مزجی مثل جواهر است که شرایع را شرح مزجی کرده، با «قوله كذا، قوله كذا» حرف محقق حلّی را نقل کرده و حرف خودش را بعد از آن نقل می‌کند. شرح «قال أقول» نظیر کاری است که مرحوم علامه حلّی نسبت به تجرید مرحوم خواجه طوسی کرد که متن آن برای «خواجه» است و شرح آن برای علامه است، آن «قال» است و این «أقول».

اما تفسیر، علمی نیست که شرح «مزجی» یا شرح «قال أقول» داشته باشد؛ یعنی مفسّر بگوید: «قال الله» و بعد بگوید: «أقول». تفسیر از سنخ «قال أقول» نیست، بلکه تفسیر از سنخ «قال، قال، قال» است، نه «قال و أقول»؛ نه شرح «مزجی» در آن هست و نه شرح «قال أقول». آن کسی که حرف خودش را نقل می‌کند، این دیگر تفسیر نیست، این دیگر شرح شرایع نیست که متن آن برای شرایع باشد و شرح آن برای صاحب جواهر باشد، بگوید شرایع این‌طور گفته من این‌طور می‌گویم، از آن سنخ نیست. به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو باید تبیین کنی؛ اما فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾^۴ آن علومی که ما به شما یاد دادیم، با همان علوم کتاب ما را شرح کن! بنابراین تفسیر قرآن نظیر شرح سایر متون نیست.

پرسش: آنچه در لوح محفوظ است، مرحله محکم است، یا مرحله تفصیل است، یا هر دو؟

پاسخ: مرحله «محکم» است، چون در اول سوره «هود» دارد: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۵ یعنی اول به صورت مُتَقَن و بسته بود، ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾، آنجا که هست مُتَقَن و جامع است؛ نظیر آنچه در سوره مبارکه «حجر» فرمود: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۶ آنجا مخزون است، وقتی تنزل می‌کند، به حد «قَدَر» می‌رسد.

مطابقت تفسیر پیامبر با انزال الهی، علّت دستور به اطاعت از او

بنابراین شرح آن در اینجا که فرمود: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ آن ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ﴾ نشان می‌دهد، که تبیین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برابر انزال الهی است، ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾. بعد هم در سوره «حشر» به ما فرمود: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۷ در سوره حشر هم به ما فرمود: هر چه او فرمود شما بگیرید، او هم به ما فرمود: ﴿إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي﴾^۸ معلوم می‌شود مفسّران، حرف «الله» را می‌زنند، نه اینکه حرف خودشان را بزنند و اگر دیگران تفسیر می‌کنند؛ یعنی ما با سراج و چراغ عقل می‌بینیم که خدا چه می‌گوید، نه اینکه خدا این چنین فرمود و ما این چنین می‌گوییم! پس تفصیل قرآن تفصیل قانون اساسی است و تفسیر آن تفسیر متن است، در متن بودن و قانون اساسی بودن مفصل است؛ اما فروع جزئیّه را به وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم الصلاة و علیهم السلام) واگذار کرده است. فرمود: ﴿نَزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْءَانًا﴾؛ یعنی جمعاً که به صورت عربی است؛ اما برای کسی که قائم به علم باشد.

۵. سوره هود، آیه ۱.

۶. سوره حجر، آیه ۲۱.

۷. سوره حشر، آیه ۷.

۸. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۲۵۵.

همین معنا را به یک وضع دیگری در اوایل سوره مبارکه «زخرف» به این صورت بیان کرد، چون همه این «حوامیم سبعة» درباره قرآن کریم است، در اول «زخرف» هم دارد که ﴿حَم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِين * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۹ اینجا که شما دسترسی به آن دارید «عربی مُبین» است و آنجا که نزد ماست «علیّ حکیم» است و چون «حبل متین» است، بالای این طنابِ مستحکم «علیّ حکیم» است و پایین آن «عربی مُبین» است؛ اگر بخواهید به آن «علیّ حکیم» نزدیک شوید، آن «عربی مُبین» نباید یادتان برود، این اصل است که نردبان است و از این نردبان به آن علیّ حکیم نزدیک می‌شوید. البته «كُلُّ بِحَسَبِهِ»؛ آن‌که خود «علیّ حکیم» را درک می‌کند کسی است که ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^{۱۰} نصیب او شده است و دیگران به آن مرحله بار نمی‌یابند؛ ولی از این «عربی مُبین» می‌توانند به آنجا نزدیک شوند، این می‌شود «حبل متین». در قبال این «حبل متین»، «حبل منین» است؛ «حبل منین» یعنی طناب پوسیده و مقطوع؛ «منون» یعنی مقطوع. فرمود: دیگران اگر طنابی دارند «حبل منین» است، مقطوع و پوسیده است، ما اگر طنابی داریم «حبل متین» است، مستحکم و غیر مقطوع و مانند آن است و چون خود این حبل به دست ذات اقدس الهی است که «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى»^{۱۱} و چون آن طرف بالای قرآن حکیم که «علیّ حکیم» است «عند الله» است و برابر سوره مبارکه «نحل»؛ ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^{۱۲} آنجا دیگر تغییرپذیر نیست، زوال‌پذیر و نسخ‌پذیر نیست. آن طرفش که «علیّ حکیم» است «عند الله» است و اگر «عند الله» است، «مَا عِنْدَهُ بَاقٍ» است، پس یک طرف آن ثابت است و یک طرف آن که «عربی مُبین» است در دسترس ماست که ما از این «عربی مُبین» باید ترقی کنیم، تا به آنجا برسیم.

۹. سوره زخرف، آیات ۱ - ۴.

۱۰. سوره نجم، آیه ۸.

۱۱. رک: غرر الاخبار، ص ۶۲.

۱۲. سوره نحل، آیه ۹۶.

پاسخ: آن آیاتش محکمت است و خود این کتاب محکمت است. آنجا بعضی از آیاتش محکم است و بعضی از آیاتش متشابه؛ ولی نزد ذات اقدس الهی کلاً محکم است و جا برای متشابه نیست، وقتی که تنزل کرد و عربیّ مبین و الفاظ شد، محتملات و احتمالات در آن راه پیدا کرده از آن و متشابهات در می‌آید. فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ﴾.

فَعَال بودن راه‌های سه‌گانه کسب معرفت، شرط بهره‌مندی از قرآن

بنابراین آنچه در آغاز سوره «هود» و آنچه در آغاز سوره مبارکه «زخرف» آمده، آن مرحله‌ی اولی را نشان می‌دهد و آنچه در محل بحث است؛ یعنی سوره مبارکه «فصلت»، مرحله دوم است که مرحله تفصیل است: ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ آن قومی که عالم باشد؛ یعنی به علم قیام کند، باید هر سه ضلع آن زنده و فعال باشد؛ هم در بخش نقلی، هم در بخش عقلی و هم در بخش شهودی. در بخش نقلی باید فعال باشد، گوش شنوا داشته باشد، ﴿لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾^{۱۳} باشد. آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در وصف متّقیان که فرمود: اینها درس‌هایی می‌خوانند که نافع است، حرف‌هایی می‌زنند که نافع است، حرف‌هایی گوش می‌دهند که نافع است: ﴿وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ﴾^{۱۴} مدتی کتابی را بخواند بعد به او بگویند فایده آن چیست؟ آیا این جهان‌بینی است؟ این فقه است؟ این اخلاق است؟ این حقوق است؟ می‌گوید: «تَشْحِيذًا لِلْأَذْهَانِ»، خیلی از علوم است که هم تشحیذ اذهان دارد، هم عقیده است، هم اخلاق است، هم فقه است و هم حقوق، علمی که یک گوشه آن نافع باشد. فرمود مردان الهی درسی می‌خوانند که به درد آنها بخورد: ﴿وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ﴾. این کف باسواد شدن

۱۳. سوره نحل، آیه ۶۵؛ سوره یونس، آیه ۶۷؛ سوره روم، آیه ۲۳.

۱۴. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱۹۳.

است؛ یعنی از راه گوش و چشم، از این کف قدری بالاتر که برویم می‌شود تعلّلات و تأملات عقلی؛ قدری درون‌تر که برویم پرده کنار برود و بدون حجاب، خود را دیدن است. اگر کسی واقعاً خودش را مشاهده کند، می‌بیند که فقیر «الی الله» است که قبلاً هم بحث شد که فقر برای انسان از قبیل عَرَضِ مفارق نیست، از قبیل لازم نیست، فقر برای انسان از قبیل ذاتی ماهوی نیست؛ وقتی می‌گوییم: «الانسانُ فقیرٌ»؛ نظیر «الانسانُ حیوانٌ» یا «الانسانُ ناطقٌ» نیست، چون ذاتی با ماهویّت همراه نیست، بلکه فقر برای انسان در مرحله چهارم قرار دارد، چون وقتی می‌گوییم: «الانسانُ فقیرٌ»؛ یعنی «الانسانُ موجودٌ» و وقتی می‌گوییم: «الانسانُ موجودٌ»؛ یعنی «الانسانُ فقیرٌ». اگر کسی ذات خود را با این وصف مشاهده کند، یقیناً ارتباطش را با حق می‌بیند، چون ذات او وابسته به «الله» است. اینکه فرمود: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۱، این ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ﴾ یک مبتدا و یک خبر دارد؛ یعنی «الانسانُ فقیرٌ» که این فقر؛ نظیر حرارت و برودت نیست که عَرَضِ خارج باشد یا؛ نظیر زوجیتِ اربعه نیست که عَرَضِ ذاتی باشد یا؛ نظیر جنس و فصل نیست که ذاتی ماهوی باشد، بلکه این فقر عینِ هویتِ اوست و اگر کسی خود را با این وضع مشاهده کند، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»^۲، یقیناً «عَرَفَ رَبَّهُ».

بسته بودن راه‌های کسب معرفت، علّت اعراض اکثریت از قرآن

اما اینها کسانی هستند که هر سه مشکل دامن‌گیر آنها شد؛ نه درسی می‌خوانند، نه گوش شنوایی دارند: ﴿هُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ ﴿فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾^۳ و نه اهل تعقل هستند، چون ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ﴾ و نه اهل کشف و شهودند: ﴿وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾. تمام راه‌های معرفتی بسته است؛ لذا ﴿صُمُّ بَكْمٌ عَمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۴، اینها از چه راهی تعقل

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۴.

۳. سوره انعام، آیه ۲۵.

۴. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

تعقل کنند؟! فرمود که ما اینها را آوردیم و به اینها گفتیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معلّم خوبی است: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾ یک، ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾ دو، ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۱ سه؛ این کارها را می‌کند. شما باید گوش بدهید گوش که نمی‌دهید، باید برنامه‌های او را ارزیابی کنید این کار را هم که انجام نمی‌دهید، اهل شهود باطنی هم که نیستید تا حجاب‌های درونی را حرق کنید، پس تمام راه‌ها را بستید، راه‌های معرفتی را بستید، ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ﴾.

اعتراف اعراض‌کنندگان از قرآن به عدم درک آن

ذات اقدس الهی در چند جای قرآن، وقتی خودش علّت اعراض را نقل می‌کند، می‌فرماید: ﴿جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً﴾؛^۲ ما روی دل اینها پرده انداختیم که البته این کار کیفری است نه کار ابتدایی؛ نظیر اضلال کیفری؛ اما هر جا خود اعراض‌کنندگان علّت اعراض را تعبیر کردند، با «فی» تعبیر می‌کنند: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ﴾؛ دل ما در این گودال فرو رفته و بیرون نمی‌آید، گوش ما هم سنگین است و حرف‌های شما را نمی‌شنود و بین ما و بین شما هم پرده‌ای است که ما حرف و معارف شما را ادراک نمی‌کنیم. پس هر سه راه بسته است. اینکه می‌گویند: بعضی‌ها جامع معقول و محسوس‌اند، بعضی‌ها جامع معقول و منقول‌اند و بعضی‌ها جامع معقول و منقول و مشهود هستند؛ یعنی همین! بعضی‌ها هم حکیم‌اند فقیه و محدّث‌اند و هم عارف که جامع بین علوم ثلاثه هستند؛ اما اینها فاقد علوم ثلاثه‌اند؛ نه راه درون دارند، نه راه تعقل مفهومی دارند و نه راه حس و تجربه را دارا هستند، فرمود: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ﴾.

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۶.

ضرورت پناه بردن به خدا از علم غیر نافع

در برابر «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ» یک گروه دیگری هستند که به دنبال حرف‌های غیر نافع هستند و در دعاها؛ چه در نماز و چه در تعقیب نماز، هم به ما دستور دادند که از خدا علم نافع را طلب کنید و هم به ما گفتند که به خدا پناه ببرید از علم نافع: «أَعُوذُ بِكَ» کذا و کذا و کذا «مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ»^۱. ما این را تطبیق کنیم بر این درس‌هایی که روزانه می‌خوانیم، کدام یک از اینها برای ما نافع است؟ ما خیلی چیزها داریم که هم تشحیذ اذهان است، هم معارف اعتقادی است، اخلاقی است، فقهی و حقوقی است؛ اما یک سلسله بحث‌هایی که هیچ فایده فقهی ندارد، هیچ فایده اخلاقی ندارد، هیچ فایده علمی ندارد، انسان داعی ندارد که روی اینها سرمایه‌گذاری کند؟ چیزهایی را می‌خواند که نافع‌تر باشد.

تقاضای ناروای اعراض‌کنندگان قرآن از پیامبر و پاسخ منفی او

فرمود: «وَمِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ»؛ بعد ما کار خودمان را می‌کنیم تو هم کار خودت را بکن؛ یعنی اگر توانستی این «کِنَان» قلوب ما را برداری بردار! آن «وَقْرًا» را برداری بردار! این حجاب را برداری بردار! جواب داده شد که من بشری هستم مثل شما و هر کاری که می‌خواهم بکنم باید به اذن الهی باشد، خدای سبحان هم که به شما فطرت داد، به شما لوح نانوشتی که نداد، بلکه یک کتاب زرّینی به شما داد که همه فجور و تقوا را در آن با دست خودش نوشت و به شما داد: «فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۲. شما این را دفن کردید، شما وقتی این کتاب را دفن نکنید و از درون دل بیرون بیاورید، همه چیز در آن هست، شما را راهنمایی می‌کند که از چه کسی مدد بگیرید و از چه

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۷۰. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَدْعُو فِي آثَرِ الصَّلَاةِ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعِ».

۲. سوره شمس، آیه ۸.

کسی استفاده کنید و مانند آن. در عهدنامه مسئله **﴿إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ﴾**^۱ ما تعهد الهی را به شما یادآور شدیم، **﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾**، این وحی است که من توحید را مشاهده می‌کنم و شما هم هر وقت سخن از توحید شد می‌رمید: **﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾**^۲ که در سوره مبارکه «زمر» گذشت.

تبیین منافع انفاق و انذار مشرکان به عدم پرداخت آن

﴿فَاسْتَقِمْوْا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾؛ شما گذشته از اینکه در خدمت «الله» نیستید، در خدمت خلق خدا هم نیستید - که در بحث دیروز اهمیت انفاق گذشت - قرآن کریم وقتی مسئله انفاق را نقل می‌کند، در بخش‌های فراوانی عمل صالح را این چنین ذکر می‌کند؛ منتها درباره خود انفاق به این صورت بیان می‌کند، در سوره مبارکه «بقره» می‌فرماید که انفاق به گونه‌ای است که **﴿تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾**^۳ هست، این طور نیست که اگر کسی مالی را به دیگری کمک کند، فقط بهره‌آخروی داشته باشد و کمک عاطفی باشد، این طور نیست. آیه ۲۶۵ سوره مبارکه «بقره» را ملاحظه بفرمایید که فرمود: **﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾**؛ یک مثل است، فرمود: اگر این درخت پا می‌داشت و می‌توانست حرکت کند، می‌رفت کنار این نهر و یک ظرف از آب نهر می‌گرفت به پای خودش می‌ریخت، این درخت به چه کسی خدمت می‌کرد؟ جز به خودش به کسی دیگر خدمت نمی‌کرد و این یک ظرف آب، موقعیت این درخت را تثبیت می‌کند. فرمود: این انفاقی که می‌کنید، شما را تثبیت می‌کند و نمی‌گذارد در حوادث بلرزید. آخرت که ثوابش معلوم است؛ اما در دنیا نباید بلرزید، حادثه‌ای پیش می‌آید، یا این طرف یا آن طرف، آدم می‌لغزد، فرمود: **﴿وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾**

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. سوره زمر، آیه ۴۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۵.

تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ این تثبیت، تنها درباره «صراطِ بعدَ الموت» نیست، انسان در حوادث زیادی که در عالم است ثابت قدم می شود. برخی از کارهاست که کار آب حیات را می کند که به پای ریشه خود آدم می ریزد، فرمود: رسیدن به نوای فقرا آدم را ثابت می کند و نمی گذارد بلرزد، نمی گذارد هر بادی او را ریشه کن کند، **﴿وَتَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا﴾** کذا و کذا.

غرض این است که این طور نیست که اگر کسی به فکر فقرا بود و در جشن عاطفه ها یا غیر عاطفه ها شرکت کرد یا تلاش کرد کاری ایجاد کند، تولید کند و مشکلات فقر مردم را برطرف کند، این شخص فقط در آخرت ثواب برد، این طور نیست. فرمود: **﴿وَتَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾**. بخش های دیگر هم همین طور است، این طور نیست که منحصرأ در این آیه باشد و منحصر به مسئله انفاق هم نیست، هر کاری که به نفع جامعه باشد؛ حالا گاهی انفاق است، گاهی احداث راه است، سدسازی است و ده ها مشکل دیگری است که اگر کسی در این راه قدم بردارد، مثل آن است که یک ظرف آب به پای خودش بریزد، بر هیچ کسی متی هم ندارد: **﴿وَتَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ﴾**، اینکه فرمود نمی گذارد بلغزد برای همین است. به مشرکین هم فرمود: آیا شما در دنیا می خواهید راحت زندگی کنید یا نه؟ اگر در دنیا هم لرزان باشید که زندگی به سود شما نیست و اگر هم بخواهید در دنیا از امنیت و آرامش برخوردار باشید، باید به فکر فقرا باشید: **﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾**.

دو شرط ورود به بهشت و بهره مندی از منافع آن

تا این قسمت برای انداز بود؛ اما درباره تبشیر فرمود: **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾** که اعتقاد صحیح است، **﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾**، چون برای ورود به بهشت حتماً این دو عنصر لازم است: یکی عقیده سالم و دیگری عمل صالح. **﴿لَهُمْ﴾**

أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ؛ «مَنْ» یعنی «قطع». ﴿عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُوذٍ﴾^۱ یعنی «غیر مقطوع»، «مَنْهُ» یعنی «قَطَعَهُ»، «حَبْلٌ

مَنْين» یعنی طناب پوسیده و مقطوع، در قبال «حَبْلٌ مَتِين» که طناب سالم است. فرمود: أَجْرَ أَنهَآ قَطْعُ غَیْ شُود، دَائِمِی است.

عَلَّتْ مَلَآلُآوَرِ نَبُودَن اَبَدِیَّتِ اِنْسَانِ دَر بَهْشْتِ

اما برخی‌ها می‌پرسند حالا که ما در بهشت رفتیم، چه قدر بخوریم و آنجا آرام باشیم؟ غافل از اینکه مگر علوم الهی تمام می‌شود؟! آنجا یک مکتب نامتناهی است، گرچه از عمل خبری نیست که انسان کاری انجام دهد و ثواب ببرد؛ اما کشفیات نامتناهی است، چه قدر انسان از علوم الهی یکی پس از دیگری بخواهد برخوردار باشد؟! مگر تمام شدنی است؟! تنها در بهشت سخن از خوردن و آرامش نیست تا انسان بگوید آنجا می‌رویم که چه بشود؟! بر فرض چند سال در بهشت خورد و خوابید! بعد چه خواهد شد؟ خدا غریق رحمت کند بعضی از اساتید ما را! می‌گفتند که وجود مبارک سید الشهداء (سلام الله علیه) آن‌طوری که بعضی از مراجع نجف (رضوان الله علیهم) در عالم رؤیا دیدند، آن حضرت فقط سالی یک‌روز و یک‌بار برای اهل بهشت تجلّی می‌کند، این‌طور نیست که حالا آدم هر وقت خواست خدمت حضرت برسد، آنجا چنین عالمی است. اگر علوم نامتناهی است و اگر کمالات علمی و شهودات نامتناهی است، آدم خسته نمی‌شود، این‌طور نیست که بگوییم حالا که در بهشت رفت، چند سال می‌خواهد بماند آدم خسته می‌شود! در حالی که خستگی ندارد.

پرسش: ...

پاسخ: آثار علمی دارد و حقایق یکی پس از دیگری در صورتی که آدم زمینه‌اش را فراهم کند، برای آدم روشن

می‌شود.

۱. سوره هود، آیه ۸۰.

بنابراین ﴿الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ این طور است؛ اما ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ که عقیده سالم است، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، این دو عنصر برای بهشتی شدن حتماً لازم است. ﴿لَهُمْ أَجْرٌ﴾ که تمام شدنی نیست.

ارائه برهان بر توحید با استفاده از نظم در خلقت عالم

بعد چون این سوره در مکه نازل شد، براهین توحید را از طریق خلقت عالم و نظم در آن ذکر می‌کند. البته اینها جزء «علوم القرآن» است، «علوم القرآن» همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، بخشی مربوط به خود قرآن است، مثل اینکه معجزه چیست؟ سوره مکی چیست؟ مدنی چیست؟ وحی چیست؟ انزال چیست؟ تنزیل چیست؟ رابطه معجزه و صدق نبوت چیست؟ آیات نسخ چیست؟ قرائات آیا متواترند یا متواتر نیستند؟ اینها جزء علوم قرآن هستند که بحث می‌شود؛ اما بخشی به عنوان «علوم القرآن» است که تفسیر موضوعی عهده‌دار آنهاست. علوم می‌را که قرآن مطرح می‌کند که زمین را چگونه خلق کرده؟ آسمان را چگونه خلق کرده؟ بین آسمان و زمین را چگونه خلق کرده؟ هر چیز زنده‌ای از آب است یعنی چه؟ آسمان و زمین و همه کرات قبلاً «رَقَق» و بسته بودند، بعد «فَتَقَّ» شدند، اینها جزء علوم قرآنی است که قرآن اینها را مطرح می‌کند و همان طوری که این قواعد فقهی وقتی به دست فقها و بزرگان افتاد، بارها عرض شد که از این کلمه «لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَدًا بِالشَّكِّ»^۲ که پنج کلمه بیشتر نیست، حداقل پنجاه جلد کتاب با حذف مکررات نوشته شده است. این آیات نیز اگر به دست اهل آن بیفتد، از راه حس و تجربه حسی و از راه‌های عقلی و مانند آن، چندین جلد کتاب نوشته می‌شود. کسی نمی‌گوید این پنجاه جلد کتاب جزء علوم دینی نیست، حتماً علم دینی است! ولو اصل آن پنج کلمه بیشتر نیست؛ آن «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

همین‌طور است، «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۴ این‌طور است؛ اینها یک سطر هستند که برای همه اینها چندین رساله نوشته شده است. اینها جزء علوم دینی است که یک سطر آن چند جلد کتاب شده است، اینها علوم قرآنی‌اند. قرآن در سوره مبارکه «انبیاء» می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^۵؛ اینها بسته بودند، ما اینها را باز کردیم و تطورات شش‌گانه را در پنج، شش سوره قرآن مشخص کرد، فرمود: ما اینها را در شش دوره چون زمان به آن معنای «روز» و به معنای ۲۴ ساعت یا «روز» در مقابل «شب» نبود؛ اگر زمینی باشد و اگر شمسی باشد و زمین به دور خود بگردد، شب و روز پیدا می‌شود و اگر به دور شمس بگردد، سال و ماه پیدا می‌شود؛ اما وقتی شمس و قمر به این صورت نباشد، روزی به این صورت نیست، مثل اینکه: «الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»^۶، این «یوم» یعنی روزگار؛ یعنی تطورات روزگار؛ یعنی تاریخ این‌طور است. چند جای قرآن دارد که خدای سبحان آسمان و زمین را در شش روز خلق کرده است و در دو جای قرآن دارد که این آسمان و زمین ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾^۷ را در شش روز خلق کرده که این شش روز، شش تطوّر و شش دوره است. حالا هر دوره‌ای ده میلیارد سال یا بیست میلیارد سال است، آن‌را باید تجربه حسی با یک پیش‌فرض‌هایی بگویند، اول به عنوان احتمال شروع کند تا به یک بارگاه علمی برسد؛ این‌طور نیست که اول آدم بتواند جزم پیدا کند، جزم پیدا کردن درباره چنین چیزی هم کار آسانی نیست، حداکثر باید مظنه‌ای پیدا شود.

بعد این را هم تفصیل داد؛ آن‌گاه فرمود: اینکه در چند سوره گفتیم آسمان و زمین را در شش روز خلق کردیم، در بعضی از سوره هم فرمود که آسمان و زمین ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ را در شش روز خلق کردیم که ظاهراً در سوره مبارکه «فرقان» اشاره کرده است؛ یعنی تنها آسمان و زمین در این شش روز نبود، خلقت ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ هم در این شش روز

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۷۶.

۵. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۶. نهج البلاغه (للصّحی صالِح)، ص ۴۶۳.

۷. سوره فرقان، آیه ۵۹؛ سوره سجده، آیه ۴؛ سوره ق، آیه ۳۸.

است. آیه ۵۹ سوره مبارکه «فرقان» این است: ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾، این

شش روز را حالا دارند تفصیل می‌دهند که چگونه این شش روز سامان پذیرفت. فرمود: ﴿إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي

خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾؛ این نظم «محیر العقول» که در جهان حاکم است، یک ناظم «نامتناهی النظمی» را

می‌طلبد. ﴿بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾؛ از این شش روز، آنچه درباره آفرینش زمین وضع شده دو طور است:

یک دوره چند میلیارد ساله به این صورت بود که دخان بود یا به صورت گاز بود یا به صورت مایع بود یا به

صورت چیز دیگری بود و یک دوره چند میلیارد ساله دیگر هم به این صورت درآمد که گره شد و از زیر آب

بیرون آمد و مانند آن. ﴿خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾، بعد فرمود: ﴿وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُتْدَادًا﴾؛ شما برای کسی که خالق زمین

است ند و مثل و شریک قرار دادید. آن کسی که خالق زمین است و با دو تا چند میلیارد سال زمین را آفرید، او

﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ است این یک.

بعد به آن چهار روز دیگر می‌رسد: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي﴾، این انفجارها و کوه‌های آتشفشانی که ذات اقدس

الهی در درون آن مستقر کرده است، این همیشه شناور و لرزان خواهد بود؛ لذا برای آن وسیله آرامش قرار داد و

این کوه‌ها و سلسله جبال را وسیله ثبات و آرامش زمین قرار داد: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي﴾. این همان بیان نورانی

حضرت امیر در خطبه اول نهج البلاغه است که فرمود: «وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ»؛ «میدان» یعنی نوسان و

اضطراب و حرکت. ذات اقدس الهی «توتید» کرده؛ «توتید» یعنی «وَدَّ» و میخ‌کوبی. با سلسله جبال، زمین را

میخ‌کوب کرده و جلوی میدان و اضطراب آن را گرفته: «وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ»؛ یعنی اضطراب. فرمود: ﴿وَجَعَلَ

فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا﴾. حالا ممکن بود که این سلسله جبال را از زیر قرار بدهد تا به منزله ستون باشد یا

کاملاً در درون آن قرار بدهد، مثل میخی که در درون چوب فرو می‌رود؛ اما فرمود: ما بخشی از این را در درون

قرار دادیم و بخشی را بیرون قرار دادیم تا منافع فراوان شما را به عهده بگیرد؛ تمام این برف‌ها و باران‌ها و تگرگ‌ها

را این سلسله جبال به سینه می‌خرند، تمام این طوفان‌ها و باده‌ها را به سینه می‌خرند، همه این بارش‌ها و باران‌ها را به سینه می‌خرند، بعد در درون خود ذخیره می‌کنند، بعد در دامن خودشان به عنوان چشمه در اختیار شما قرار می‌دهند؛ این صدر و ساقه‌اش برای شما برکت است، این آثار را دارد: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا﴾ برای این نکات.

تدبیر تأمین ارزاق با فصول چهارگانه دلیل دیگری بر توحید

﴿وَبَارِكْ فِيهَا﴾ در همین زمین، ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ که دیگر سخن از خلقت نیست، سخن از تأمین رزق است. این ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ هیچ ارتباطی با آن ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ نمی‌تواند داشته باشد، چون آنها مربوط به خلقت بود و تطورات خلقت زمین و آسمان؛ اما این ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ مربوط به تدبیر تأمین رزق است که این رزق را در فصول چهارگانه مشخص کرده است؛ اگر حرکت طرزی بود که همه این دوازده ماه یک فصل بود، دیگر آرزاقی روی زمین نبود، زمستانی لازم است، بهاری لازم است، تابستان و پاییزی لازم است که آرزاق سامان بپذیرد. در بخش‌هایی فرمود که اگر همیشه شب بود زندگی مقدورتان نبود، اگر همیشه روز بود زندگی مقدورتان نبود، اگر همیشه بهار بود زندگی مقدورتان نبود، اگر همیشه زمستان بود زندگی مقدورتان نبود، پس فصول چهارگانه را تنظیم کرده تا قوت و روزی شما تأمین شود، این کاری با خلقت آسمان و زمین ندارد و هیچ ارتباطی بین ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ با آن ﴿سِتَّةَ أَيَّامٍ﴾ نیست. پس این دو روز مربوط به خود زمین است.

زمخشری و امثال زمخشری بسیار تلاش و کوشش کردند که بگویند سازمان‌دهی زمین دو روز و خلقت اصل زمین هم دو روز طول کشید که جمعاً شده ﴿أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾؛ در حالی که مربوط به قوت و روزی و غذاخوردن و اینهاست.

بعد فرمود: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾، البته کار زمین همچنان که قابل سکونت باشد هنوز فراهم نشده است، چون بعد دارد که ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾؛^۸ از زیر آب درآمد گسترش داد. این زمین‌ها در اثر تلاش‌ها و کوشش‌های قهرآمیز اقیانوس‌ها بخشی از آن که زیر آب بود بیرون آمد که یک چهارم این کره قابل سکونت است که به آن «رُبْع مسکون» می‌گویند و سه چهارم کره زمین آب است. فرمود این کره زمین به این صورت خلق شد؛ ولی هنوز وضع آسمان روبه‌راه نشد: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ﴾ که آسمان را ترتیب بدهد، ﴿وَهِيَ دُخَانٌ﴾، این آسمان زیبایی که می‌بینید که ﴿وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزَيْنَةِ الْكَوَاكِبِ﴾،^۹ اینکه می‌بینید راه شیری هست، اینکه می‌بینید شمس و قمر دارد، کل این مجموعه را ما از یک مشت دود درست کردیم، از یک گاز درست کردیم، از دخان درست کردیم، بعد هم بساطش را برمی‌چینیم و ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^{۱۰} می‌شود. این طور نیست که حالا ما شمس و قمر را از برلیان درست کرده باشیم، از گاز درست کردیم. ما هستیم که دود را شمس می‌کنیم، ما هستیم که دود را قمر درست می‌کنیم، این خداست. ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾.

امر الهی بر اطاعت آسمان و زمین و ادب این دو در برابر آن

بعد به اینها گفتیم مطیع امر ما هستید یا نیستید؟ (خدا مرحوم آقا سید عبدالحسین شرف الدین جبل العاملی را غریق رحمت کند! ایشان رساله‌ای دارد «حول التَّمثیل و الرؤیه» که در غالب این فرمایشات این گونه از آیات را حمل بر تمثیل کرده است که خدا با زمین سخن می‌گوید این تمثیل است؛ اما در حقیقت «خویش را تأویل کن نه ذکر

۸. سوره نازعات، آیه ۳۰.

۹. سوره صافات، آیه ۶.

۱۰. سوره تکویر، آیه ۱.

را».^{۱۱} این کلام حقیقی است، این زمین زنده است، آسمان زنده است، حرف می‌زنند و حرف می‌شنوند، شهادت می‌دهند. اگر زمین خبری نداشته باشد چگونه شهادت می‌دهد؟ این مسجد چگونه شهادت می‌دهد که فلان همسایه می‌آمد و فلان همسایه نمی‌آمد یا فلان کس در مسجد نماز خوانده و فلان کس نخوانده است! هر گناهی که در هر زمین بشود آن زمین شهادت می‌دهد؛ اینها حی هستند، اینها مُدرک اند، اینها حرف می‌زنند؛ منتها ما توان آن را نداریم که با اینها هم‌زبانی کنیم). خدای سبحان به آسمان و زمین فرمود: بیاید! هر دو گفتند: چشم. فرمود: خواه و ناخواه چه میل داشته باشید و چه میل نداشته باشید، باید بیاید! اینها عرض کردند: نه تنها ما - آسمان و زمین - که دو موجودیم و شما به صورت تنبیه امر کردی، بلکه ما دو موجودی هستیم که به همراه سلسله موجودات می‌آییم، ما تابع هستیم. این عبارت را ملاحظه بفرمایید، ادب آسمان و زمین را نگاه کنید: ﴿فَقَالَ لَهَا﴾؛ به این سما، یک؛ ﴿وَلِلْأَرْضِ﴾، دو؛ ﴿اِئْتِيَا﴾ که تنبیه است، ﴿اِئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا﴾ که اینها تنبیه است، ﴿اِئْتِيَا﴾ که این دیگر تنبیه نیست، چرا؟ برای اینکه نگفتند «طَائِعِينَ»، گفتند: ﴿طَائِعِينَ﴾. عرض کردند ما همراه همه موجودات در خدمت هستیم، چون در درگاه تو عین بردگی و بندگی تو را داریم، غیر از تو چیز دیگری نیست، مصالح همه ما، حیات همه ما، وجود همه ما، به عنایت توست. ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾ که این ﴿طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾؛ یعنی این حوادث تلخی که در روزگار پیش می‌آید، همه اینها می‌فهمند که نظام، نظامی است که باید تحمل کنند؛ این درخت تلاش و کوشش آن این است که چند ماه می‌خوابد تا آسایش داشته باشد، وقتی بهار شد به عنایت الهی بیدار می‌شود، منتظر آب است و هر آبی که برسد، هر کودی که برسد، هر تقویقی که برسد، فوراً این را از راه ریشه جذب می‌کند و بالا می‌آورد، تمام تلاش و کوشش آن این است که میوه درست کند و سَرِ میوه را هم به شاخه بسپارد که به دست رهگذر باشد و ذیل میوه را خودش نگه می‌دارد و آن سَرِ میوه را به صاحبش می‌دهد. اگر

۱۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۵۹. «کرده‌ای تأویل حرف بکر را *** خویش را تأویل کن نه ذکر را».

تگرگ بزند و تمام زحمات آن را هدر بدهد، این درخت چه کار می‌کند؟ می‌گوید: «رَضَاَ اللهُ رَضَانَا»؛ حرف همه برگ‌ها، حرف همه درخت‌ها این است که «رَضَاَ اللهُ رَضَانَا». این ﴿طَوْعاً أَوْ كَرْهاً﴾؛ یعنی آنجا که شاخه شما می‌شکند، آنجا که سرما می‌زند، آنجا به حسب شما «کَرِه» است، چه آنجایی که سال آنها تَرسالی و خشکسالی است؛ چه خشکسالی باشد و چه تَرسالی باشد، چه آنجا که برای شما ناخوشایند است و چه آنجا که برای شما خوشایند است، همه عرض کردند که برای ما خوشایند است، ما ناخوشایند نداریم، چون هر چه تو می‌پسندی همان برای نظام مؤثر است. ﴿أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾، نه «طَائِعِينَ»، ما همانند همه موجودات دیگر، همانند فرشته‌ها، طوع و بردگی شما را خواهیم داشت: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾. آن‌گاه به خاطر این جهت، از اینجا با «فاء تفریع» یاد کرده و فرمود: این آسمان که یک مُشت دود بود، ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾؛ آسمان‌های هفت‌گانه با این دود، در دو روز ساختیم. این دو روز برای آسمان‌ها، دو روز هم برای زمین و دو روز هم برای بین ارض و سماست که در سوره مبارکه «فرقان» به آن اشاره شده است: ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَائِحَ وَحِفظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»